



ریچارد سیکورد



ریچارد سیکورد (رئیس
مستشاری آمریکا) [قرار داد
موشک هاگر آوَر د دفتر من.
ربیعی هم نبود. گفت: این
قرار داد باید امضا بشود. گفت
اگر امضا نشود، پنجاه درصد
می آید روی قیمت. گفت
کمپانی گفته اگر امروز این را
امضا نکنی، پنجاه درصد می رود
روی قیمت.
خیلی وقیح بود این افسر

تعیین مسئولان و فرماندهان، تنها به ارتش محدود نمی شد. این
در حالی است که به گفته آذر برزین، ایران در آن زمان اصولاً به
مستشار نیازی نداشت: «این [دخالت ها] تنها در ارتش نبود،
در سازمان های دیگر هم همین طور بود. این بدترین حالتی بود
که مستشاران در ایران داشتند. مرحله سوم، دوران جدیدی

بود که نزدیک انقلاب بود، یعنی از ۱۳۴۲ بود تا انقلاب. اگر
این دوره را مطالعه کنیم، خوب می بینیم که تمام این ها عوض
شدند، یعنی مستشار دیگر به صورت مستشار نبود، ما هم دیگر
احتیاج نداشتیم. چندین بار گفته بودیم که آقا دیگر مستشار
نمی خواهیم.» [۵]

تَکْهَم مستشاران به فرماندهان ایرانی

مستشاران آمریکایی کار را به جایی رسانده بودند که آشکارا
به افسران و فرماندهان ایرانی دستور امضای قراردادها را
می دادند؛ تسلیحات وارداتی را جابه جا و برخی از بخش های
مهم و کلیدی سلاح های خریداری شده را، بدون اجازه، از ایران
خارج می کردند: «[سیکورد] رئیس مستشاری آمریکا [قرارداد
موشک هاگر آوَر د دفتر من، ربیعی هم نبود. گفت: این قرارداد
باید امضا بشود. گفت اگر امضا نشود، پنجاه درصد می آید روی
قیمت. گفت کمپانی گفته اگر امروز این را امضا نکنی، پنجاه
درصد می رود روی قیمت. گفتم صد درصد هم برود روی قیمت،
مادامی که مطالعه نشود، امضایش نمی کنیم. نه من امضا
می کنم و نه هیچ کس دیگر. برگشت گفت که اگر امضای کنی،
من بروم آن اتاق امضا بگیرم. خیلی وقیح بود این افسر...» [۶]

رفتار خود سرانه مستشاران و واکنش منفعلانه شاه

شاه، با وجود آگاهی از عملکرد مستشاران، هیچ اعتراضی
نمی کرد. آذر برزین، ضمن بیان خاطر اتش، در این باره
می گوید: «مستشار هایی هم که آن ها آورده بودند، مثل
سیکورد، این ها در داد و ستد خیلی وقیحانه عمل می کردند،
فکر هم می کردند که دیر می شود و دیگر باید کار هایشان را
بکنند... این کار ها به گوش شاه مملکت هم می رسید ولی
کوچک ترین عکس العملی نشان نمی داد. اگر بخواهم
کار های دوران سوم این ها را بگویم، باید به این مورد اشاره
کنم که مایک دفعه خبر دار شدیم که قطعاتی از تمام موشک ها
و بمب های ما که در انبار هاست، گم شده؛ در صورتی که وارد
مملکت شده بود، تحویل گرفته بودیم، کامپیوتر هم نشان
می داد که این مثلاً در انبار پایگاه سوم، پایگاه دوم یا مثلاً پایگاه
ششم است. ما در یک بازرسی آمادگی عملیاتی متوجه شدیم
که قطعاتی از این ها گم شده. بعد بلافاصله رفتم دنبالش
که ببینیم چطور شده. مطمئن بودیم که در انبار های نیروی

هوایی نیست، برای این که اگر بود، کامپیوترها نشان می داد.
در نتیجه تیمی مأمور شد که تمام انبار های مهمات را بگردد،
برنامه ای هم گذاشته بودیم که اول نیروی هوایی را بگردیم که
می دانستیم نیست ولی مع هذا گفته بودیم بگردند. بعد هم
می رفتند نیروی زمینی و نیروی دریایی را بگردند. اگر پیدا
نمی کردیم، ناچار بودیم از مسیر دیگری برویم. این قطعات
را در انبار های مهمات نیروی زمینی پیدا کردیم. مقداری از
آن ها در دو کوه بود؛ در شمال دز فول. یک مقداری هم در
خرم آباد بود. زمانی که این جریان اتفاق افتاد، جمع شدیم
ببینیم اصلاً چه اتفاقی افتاده که این جوری شده. بعد معلوم
شد که قطعاتی که از آمریکا می آمد اینجا، مقداری از قطعات
مثلاً نیروی زمینی قاطی قطعات نیروی هوایی می شد و تحویل
انبار نیروی هوایی می شد. یک مستشاری آنجا بود که قطعات
را تشخیص می داد که مثلاً مال نیروی زمینی است، این ها را
با کامپیوتر به نیروی زمینی انتقال می دادند. بعد گفتم که چه
کسی این کار را می کند؟ این کار را شما می کنید یا مستشار؟
گفتند نه، مستشار سر خود این کار را می کند... مسئله دیگری
که باز هم در همین دوران اتفاق افتاد، خلع سلاح موشک های
فونیکس بود. یعنی قطعات یک موشک های فونیکس را هم
به اسم آرایش فنی، به دستور غلط فرمانده نیروی هوایی، این ها
همه را خارج کردند و روزی که انقلاب شد و روزی هم که وارد
جنگ با عراق شدیم، این قطعات وجود نداشت. یک قطعه در
تهران موجود مانده بود که سازمان صنایع الکترونیک توانست
از آن کپی کند و موشک فونیکس را به کار ببندازد. قطعات دیگر
از ایران بیرون رفت و ما هم نتوانستیم کاری بکنیم. این [کار] ها
هم به توصیه مستشار بود.»

پی نوشت

۱. فرماندهی و نافرمانی، خاطرات سپهبد خلیان شاپور آذر برزین،
به کوشش حسین دهباشی، سازمان اسناد و کتابخانه
ملی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۹۳، ص ۴۰۴
۲. همان
۳. همان، ص ۴۰۵
۴. همان
۵. همان
۶. همان، ص ۴۱۳



نیکسون



کندی



ترومن